

## حوالشی شیخ بهاءالدین عاملی و شیخ ابراهیم حرفوشی بر اصول کافی، شش باب از کتاب التوحید

\* به کوشش: محمود ملکی\*

**چکیده:** شیخ بهاءالدین عاملی و شیخ ابراهیم حرفوشی از دانشمندان قرن یازدهم شیعه، تعلیقاتی بر شش باب از کتاب التوحید اصول کافی دارند که برای نخستین بار در اینجا به چاپ می‌رسد. برخی از این تعلیقات، در حد توضیح کوتاه لفظی و عبارتی، و برخی دیگر، توضیح نسبتاً مفصل در مسائل مختلف توحید است. نگارنده مقاله، ضمن تصحیح و تحقیق این تعلیقات، مقدمه‌ای کوتاه شامل شرح حال آن دو دانشمند و توضیحاتی مختصر درباره مطالب آنها آورده است.

**کلید واژه:** کافی - کتاب التوحید / توحید - عقیده شیعه / کافی - تعلیقات / عاملی، بهاءالدین / حرفوشی، ابراهیم / دانشمندان شیعه -

قرن .۱۱

## ۱. مقدمه

### ۱-۱) شرح حال شیخ بهایی

محمدبن حسینبن عبدالصمد حارشی همدانی عاملی، معروف به شیخ بهایی، در بعلبک و در سال ۹۵۳ هـ متولد شد. (۱۱: ج ۳، ص ۴۴۰)

وی در سیزده سالگی، در سال ۹۶۶ هـ (۲۲: ص ۱۲) با پدرش به ایران آمد و در قزوین اقامت گزید (همان) و نزد پدر و سایر بزرگان، علم آموخت. سپس به مقام شیخ‌الاسلامی رسید؛ ولی پس از مدتی منصب و مقام را رها کرد. ابتدا به زیارت خانه خدا و پیامبر ﷺ رفت و سپس به سیر و سیاحت رواورد. (۱۵: ص ۲۹۰)

#### شبیبی درباره حیات شیخ می‌گوید:

شیخ، علوم ادبی عرب و فقه و اصول و حدیث و تفسیر را از پدر آموخت و در قزوین، در زمان نشاط و بالندگی این شهر، یعنی عصر اول دولت صفوی، نزد پدر علم آموخت. قزوین در این زمان، پایتخت این دولت بود و گسترش حرکتی علمی را شاهد بود و مدرسه‌های بسیاری در آن پدید آمد. شیخ عمرش را صرف درس کرد تا اینکه پدرش قزوین را به قصد هرات ترک کرد و او در قزوین از طولانی شدن ماندنش در این شهر، ناراحت بود و رفتن از آنجا را به محل اقامت پدر ترجیح می‌داد زمانه اورا برای رفتن به هرات یاری کرد و علم آموزی اش را در آنجا ادامه داد. (۲: ج ۹، ص ۲۳۶)

شیخ بهایی پس از شیخ علی منشار، پدرزن خود، در زمان شاه عباس دوم، به منصب شیخ‌الاسلامی رسید و نزد شاه مقامی رفیع داشت و کسی از رجال آن دوره به او نمی‌رسید.

وی به سرزمینهای مختلف اسلامی مانند مصر، قدس، دمشق و حلب سفر و با عالمان آنها دیدار کرد. به نظر می‌رسد در این سفر، به زیارت خانه خدا رفته است.

سعید نفیسی درباره این سفر می‌نویسد:



ظاهراً این سفر شام و آسیای صغیر و فلسطین و حجاز آخرین سفر او بوده است.

(۴۰۳: ص ۱۲)

شیخ به مسجد جمکران هم مشرّف می‌شده است. علم الهدی فرزند فیض

کاشانی می‌نویسد:

فی سنّة ۱۰۸۰ در خدمت والد مولانا حجّة الله فی العالمین (روحی فداء)  
مشرّف شدیم به حرم اهل بیت ﷺ و بعداً مشرّف شدیم به زیارت مسجد  
مقادس جمکران که از قصبات قم المشرفة می‌باشد. حقیر فقیر شنیدم از والد  
مکرم (روحی فداء) که مولانا شیخ محمد بهاالدین عاملی (عطر الله مرقده) و  
مولانا حضرت علامی آخوند ملا محمد تقی مجلسی (عطر الله مضجعه) به این  
مکان مقادس مشرّف می‌شدند. (این مطلب از وبلاگ کشکول سایل کاتبان، متعلق به  
آقای محسن صادقی است. ایشان اصل دستخط علم الهدی را هم در وبلاگ خود  
گذاشته‌اند. ایشان یادآور شده‌اند که این دستخط در چنگی در کتابخانه ملی موجود  
است.)

ایشان به علم و دانش علاقه وافری داشت؛ چنان که نوشه‌اند وی در سیزده  
سالگی، از رساله‌ای در واجبات علمی و عملی و در شانزده سالگی، از اشکال  
التأسیس قاضی‌زاده رومی به خط خود استنساخ کرده است. سعید نفیسی در  
این باره می‌نویسد:

جوانی که در سن سیزده سالگی و شانزده سالگی، کتابهایی به خط خود نسخه  
بردارد، پیداست که تا چه اندازه در پی کسب دانش، شور و شوق داشته است و  
گمان ندارم بتوان از بسیاری از بزرگان دانشمندان جهان، کتابهایی بدست آورده که  
در آغاز عمر و در ۱۳ سالگی و ۱۶ سالگی - که در حقیقت اوان کودکی است -  
نوشته باشند و همین نکته در جلالت مقام این دانشمند یگانه بسنده است. (۱۲:  
۲۷ ص)

شیخ بهایی در بسیاری از علوم زمان خود سرآمد و زبانزد همه بود. شیخ حر  
عاملی درباره وی می‌نویسد:

او در فقه و دانش و فضل و تحقیق و تدقیق و جلالت قدر و عظمت شان و زیبایی در تصنیف و آراستگی در تعبیر و جمع زیباییها، مشهورتر از آن است که یاد شود و فضایلش بیشتر از آن است که به شمارش درآید. (۳: ج ۱، ص ۱۵۵)

و در ادامه می‌آورد:

او در زمان خود در فقه و حدیث و معانی و بیان و ریاضی و... نظیر نداشت.  
(همان)

برای وی در موضوعات تفسیر، حدیث، درایه، رجال، دعا و عبادت، فقه، اصول، نحو، بیان، حساب، هیئت، حکمت، تاریخ، ادب و... ۸۸ اثر یاد کرده‌اند. (۱۲: ص ۷۳) نیز از وی رساله‌ها و جستارهایی در موضوعات مختلف مانده که نسخه‌های آن هنوز، خطی باقی مانده است که با حساب این تأییفات، شمار آثار شیخ بهایی از این عدد، بسی فراتر خواهد رفت.

شیخ بهایی سرانجام در سال ۱۰۳۰ در سن هشتاد و یک یا دو سالگی، در اصفهان، دیده از جهان فرو بست و علامه مجلسی اول در میان پنجاه هزار از عالمان و سایر مردم، بر اونماز گزارد. (۱۴: ج ۱۴، ص ۴۳۵) او را در جوار حريم رضوی علیهم السلام در خانه خود به خاک سپردند. (۱۱: ج ۳، ص ۴۴۰)

## ۲- زندگانی شیخ ابراهیم بن محمد بن علی حرفوشی

شیخ ابراهیم بن محمد بن علی حرفوشی عاملی کرکی دانشمندی فاضل و صالح بود که نزد پدر و عالمان دیگر درس خواند و در سال ۱۰۸۰ ه در طوس از دنیا رفت و شیخ حر عاملی بر جنازه وی حضور داشته است. (۳: ج ۱، ص ۳۰)

تنها اثری که از حرفوشی به جا مانده و به خط اوست، کتاب الاجازات است که کتابت آن را در اول ماه صفر سال ۱۰۷۱ ه به پایان رسانده است (نسخه خطی، برگ ۳۴۲ ب) از این کتاب به چند عنوان کتاب الاجازات (۱۳: ج ۱، ص ۱۲۳)، مجموعه الاجازات (همان: ج ۲، ص ۵۹) و کتاب الرجال (همان: ج ۱۰، ص ۸۲) یاد می‌شود. این مجموعه اکنون

در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۸۹۷۵ نگهداری می‌شود. در این کتاب، اجازات و فواید فراوانی آمده و بسیار قابل استفاده است که همین چند حاشیه کوتاه بر کافی نیز -که در اینجا آورده شده - از همین مجموعه است. علامه مجلسی نیز اجازات این مجموعه را در اجازات بحار الانوار نقل کرده است. (همان:

ج ۱، ص ۱۲۳)

وی کاتب نیز بوده است و کتاب الرد علی سلطان العلماء، تألیف شیخ علی بن محمد بن الحسن بن زین الدین شهید ثانی که در پاسخ به اعتراضات سلطان العلماء به الروضۃ البهیۃ نوشته را کتابت کرده است. (همان: ج ۱۰، ص ۲۰۰)

### ۱-۳) سخنی درباره حاشیه

در آغاز این حاشیه آمده است: «هذا ممّا استفید من شیخنا بهاء الحقّقین (قدّس سرّه) في أثناء مباحثة الكليني». و این اولین شاهد است بر اینکه این حاشیه از شیخ بهایی است و اینکه آیا خود حرفوشی یا عالم دیگری آن را از شیخ بهایی شنیده، معلوم نیست زیرا وفات حرفوشی -که سال ۱۰۸۰ است - پنجاه سال پس از وفات شیخ بهایی است. هر چند ممکن است حرفوشی در سنین جوانی، آن را از شیخ شنیده باشد؛ اماً فعل «استفید» که به صورت مجھول آمده است، این گمان را ضعیف می‌کند.

شاهد دیگر بر اینکه این حاشیه از شیخ است، آن است که حرفوشی از تعبیر قال الشیخ (سلّمَه اللہ) استفاده می‌کند و در همین کتاب الاجازات -که دو حاشیه بر دو مطلب فقهی آورده - عبارت «هذه فوائد متفرقة لشیخنا دام بهاؤه» را ذکر می‌کند و در پایان آن نیز «ب هسلّمَه اللہ» آورده که نشان از این است که این مطلب از شیخ بهایی است.

این حاشیه از برگ ۴۹ ب تا ۵۳ الف مجموعه است. حاشیه دیگری در برگهای ۲۶ ب تا ۲۶ ب وجود دارد و در دو جای آن نیز همین عبارت الشیخ (سلّمَه اللہ)



وجود داشت. ما آن را نیز در پایان حواشی شیخ بهایی آوردیم. البته ممکن است این حاشیه از شیخ بهایی نباشد، بلکه از شیخ عبدالصمد برادر شیخ باشد؛ چرا که از وی نیز در همین مجموعه با تعبیر «سلّمه اللہ» نقل می‌کند. این حواشی بر شائزده حدیث و یکجا هم بر کلام مرحوم کلینی است.

به نظر می‌رسد، سایر حواشی برگهای ۲۶ تا ۲۴ از خود حرفوشی باشد که حاشیه بر باب الإرادة بوده، و ما آن را در انجام حاشیه شیخ بهایی آوردیم که حاشیه بر چهار حدیث و یکبار هم بر کلام مرحوم کلینی است.

#### ۱-۴) نکاتی از حاشیه

این حاشیه داری فوایدی است که توجه دادن به آن لازم است. این موارد که فلسفی است همواره مورد نزاع دو طرف بوده است. البته در حاشیه نیز نکات دیگری وجود دارد که در اینجا مجالی برای پرداختن آنها نیست و خوانندگان می‌توانند به متن مراجعه کنند.

##### ۱. ردِ أصلَة الْوُجُود

نزاع اصاله الماهیه و اصاله الوجود از دیرباز، میان فلاسفه جریان داشته است تا اینکه از زمان ملاصدرا - که قائل به اصاله الوجود شد - این نظریه به عنوان نظریه غالب پذیرفته شد؛ هر چند عده‌ای به اصاله الماهیه قائل بوده و هستند.

شیخ بهایی نیز به اصاله الماهیه قائل است. وی در شرح حدیثی می‌نویسد:

«لَا يخفى أَنْ قَوْلَهُمَا إِلَّا: «أَيَّنَ الْأَيْنَ حَتَّىٰ صَارَ أَيْنًا» [و] «حَيَّتِ الْحَيْثَ حَتَّىٰ صَارَ حَيْثًا» مؤيدًا لمذهب القائلین بجعل البسيط؛ أي جعل نفس الكيف و خلقه لا أنه جعل الكيف كيماً لأن المهيّات غير متحقّق له بالجعل المركب لا أنه جعل الأمرين موجوداً؛ لأن الوجود أمر اعتباري لا يتعلّق بالجعل به كما حقّ في موضعه أو باتفاقه بل يجعل يتعلّق بالمهيّة بحيث يصبح انتزاع الوجود

منها حيث تعلق المجعل بها كما تقول: جعل نفس المشمش و خلقه لا جعل المشمش مشمساً و لا جعل المشمش موجوداً و قوله تعالى (جَعَلَ الظُّلُمَاتِ)

(انعام (٦) / ١) أيضاً مؤيداً لهذا المذهب.»



## ٢. رد مسبوق بودن همه حوادث به ماده

گروهی از فلاسفه معتقدند که هر حادثه‌ای باید مسبوق به ماده باشد؛ اما شیخ بهایی این نظر را قبول ندارد و آفرینش خداوند را بدون ماده و براساس قدرت و حکمت خداوند می‌داند وی در این مورد چنین می‌گوید: «قوله‌ماهیلا: لَا مِنْ شَيْءٍ فَيَبْطِلُ  
الإِخْرَاعَ إِشَارَةً إِلَى أَنَّ جَمِيعَ الْحَوَادِثَ لَمْ تَكُنْ مُسْبَوَقَةً بِالْمَادَّةِ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا<sup>۲</sup> أَرَادَ شَيْئًا  
أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس (٣٦) / ٨٢) بقدرته و حکمته ثبت الاختراع و بطل ما ذهب  
إِلَيْهِ الْفَلَاسِفَةِ مِنْ أَنَّ جَمِيعَ الْحَوَادِثَ مُسْبَوَقَةً بِالْمَادَّةِ فَالحاصلُ أَنَّ الاختراع ثبت بدفع  
الإِبْحَابِ الْكُلِّيِّ».»

## ٣. رد عقول عشره

فیلسوفان معتقدند که خداوند در آغاز، عقل اول را آفرید و عقل اول علت عقل ثانی است تا عقل دهم؛ ولی شیخ بهایی این رأی را نپذیرفته و چنین ردد کرده است: «قوله‌ماهیلا: وَ لَا لِعِلَّةٍ فَلَا يَصِحُّ الإِبْتَاعُ هَذَا إِشَارَةٌ إِلَى إِبْطَالِ قَوْلِ الْفَلَاسِفَةِ بِأَنَّ الْعَقْلَ الْأَوَّلَ  
عَلَّةٌ لِلْعَقْلِ الثَّانِيِّ وَ هَكُذا إِلَى الْعَاشرِ؛ لَأَنَّ قَوْلَهُمْ مُهْبَطٌ: «خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَحِّدًا بِذِلِّكَ»  
صریح في خلق الأشياء و ابتداعها بدون علة.»

## ٤. حواشی شیخ بهایی بر کتاب التوحید کافی

\* باب فی قَوْلِهِ تَعَالَى: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، ح ١٢:

قال الشيخ: - أیده الله تعالى - : هذا حديث مضرم؛ أي قال الإمام ماهیلا: لأنّه ليس من  
دأب الكليني أن ينقل كلام غير الإمام بعنوان الحديث.

\* بَابُ النَّهْيِ عَنِ الصَّفَةِ بِغَيْرِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ تَعَالَى، ح ١

ذيل «كَتَبْتُ عَلَى يَدِي عَبْدِ الْمُلْكِ بْنِ أَعْيَنَ»:

قال الشيخ - ایده الله تعالیٰ - :أی کتبت کتاباً و أرسلت علی یدی عبدالملک.

\* همان حدیث ذیل «وَبِالْتَّخْطِيطِ»:

أي: بالخطوط التي كانت في الأجسام والأبدان.

\* همان حدیث، ذیل «منْ قَبْلَكَ»:

أی: من ناھیتک و جانبک.

\* همان حدیث، ذیل «فَلَا نَفِّ»:

أي: لا تعطيل فيه كما يقول بعض الناس بأنّه تعالى خلق العقل فقط أو بمعنى أنّه يطلق عليه الشيء كما تقدم لكنّه شيء بخلاف الأشياء [ و ] هذا كناية عن قول الله: «**هُوَ اللَّهُ** الثَّالِثُ الْمَوْجُودُ».

\* همان حدیث، ذیل «وَ لَا تَعْدُوا الْقُرْآنَ فَتَنَحِّلُوا بَعْدَ الْبَيَانِ»:

أي: لا تذودوا القرآن ولا تجاوزوا عنه بعد بيان الله تعالى بما وصف به نفسه تعالى فيه  
فتفضلوا بعد بيان الرسول ﷺ والأئمة عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تفسير القرآن و تأویله.

\* همان باب، ح ۲:

الحد هنا إما بمعنى المتعارف بين المنطقيين أو بمعنى الجهة كما يفهم من الأحاديث المتقدمة. أي: لا يوصف بأنه له جنس و فصل كما في الماذّيات أو لا يوصف بأنه أحاطه الحمّات.

\* همان باب، ح ۳، ذیل «أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبِّهِ فِي صُورَةِ الشَّابِ الْمُوْفَّقِ»:

قال الشيخ - سلمه الله - : العامة يرون أنّ النبي ﷺ رأى ربّه في هيئة الشاب الموفق في سن ثلاثين سنةً وكانت رجلاً في خُضرة وباقي خارج والمؤْفَق هو الذي وصل في أول عمره إلى الكمالات النفسانية وفق بها.

\* همان حديث، ذيل «نَحْنُ أَلْمُحَمَّدُ الْمَطُّالِبُ الْأَوْسَطُ»:

النمط جماعة من الناس يشاركون في الا عتقاد.

\* همان حديث، ذيل «لَا يُرْكَنُ إِلَيْهِ الْغَالِي»:

قال الشيخ - سلمه الله - : يحتمل أن يكون بالغين المعجمة بمعنى المتوجّل في البحث و المتفكّر في المطالب العالية و يحتمل أن يكون بالقاف؛ أي: المُرسع. يقال: قلت فرسه؛ أي: أسرعت.

\* همان حديث، ذيل «وَلَا يَسْبِقُنَا التَّالِي»:

التالي منها بمعنى السابق كما يقال: تلت دايه أي: تقدّمت؛ أي: لا يسبقنا المتقدّمون في العلم و العمل.

\* همان حديث، ذيل «يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»:

قال الشيخ - سلمه الله - : يفهم من تقرير الإمام الشافعى أنّ هذا الحديث ليس بموضع؛ لأنّه فسر معناه ولم ينكّره فحاصل كلامه أنّ رسول الله عليه السلام كان في هيئة الشاب الموقّف في سنّ أبناء ثلثين سنة حين نظر إلى عظمة ربّه و رجل رسول الله عليه السلام في حضرة من نور الله بهذه صفة رسول الله عليه السلام لا حقيقة الله تعالى.

\* همان باب، ح ١٢، ذيل «كَيْفَ أَصِفُهُ بِأَيْنَ وَهُوَ الَّذِي أَيْنَ الْأَيْنَ حَتَّى صَارَ أَيْنَا فَعُرِفَتِ الْأَيْنُ بِمَا أَيْنَ لَنَا مِنَ الْأَيْنِ أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِحَيْثِ»:

«أين» مخصوص بالمكان و «حيث» أعمّ منه و من الزمان.

\* همان حديث، ذيل «وَهُوَ الَّذِي أَيْنَ الْأَيْنَ حَتَّى صَارَ أَيْنَا فَعُرِفَتِ الْأَيْنُ بِمَا أَيْنَ لَنَا مِنَ الْأَيْنِ أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِحَيْثِ وَهُوَ الَّذِي حَيَّثَ الْحَيْثَ حَتَّى صَارَ حَيْثًا»

لا يخفى أنّ قول الشافعى: «أَيْنَ الْأَيْنَ حَتَّى صَارَ أَيْنَا» [و] حَيَّثَ الْحَيْثَ حَتَّى صَارَ حَيْثًا» مؤيداً لمذهب القائلين يجعل البسيط؛ أي: جعل نفس الكيف و خلقه لا أنه جعل الكيف كيماً لأنّ المهيّات غير متحقّق له بالجعل المركب لا أنه جعل الأمرين موجوداً لأنّ الوجود

أمر اعتباري لا يتعلّق الجعل به كما حقّ في موضعه أو باتصافه بل الجعل يتعلّق بالمهيّة بحيث يصحّ انتزاع الوجود منها حيث تعلّق الجعل بها كما تقول: جعل نفس المشمش و خلقه لا جعل المشمش مشمساً ولا جعل المشمش موجوداً و قوله تعالى (جعلَ الظُّلْمَاتِ) (انعامٌ ٤١) أيضاً مؤيداً لهذا المذهب.

\* بابُ النَّبِيِّ عَنِ الْجِسمِ وَالصُّورَةِ، ح١، ذيلِ جِسْمٍ صَمَدِيٌّ:

قال الشیخ - سلمه الله - : أي جسم مُصمّت.

\* همان حديث، ذيل «مَعْرِفَةُ ضَرُورَةٍ»:

أي تحصل بالحسن.

\* همان حديث، ذيل «لَا يُحَدُّ»

أي لم يكن محدوداً بالجهات كالأجسام.

\* همان حديث، ذيل «لَا يُحَسِّ»:

أي لم يكن ملماوساً.

\* همان باب، ح٢، ذيل «إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يُسَمِّ الرَّجُلَ

كناية عن الإمام الشافعى.

\* همان حديث، ذيل «لَا مِنْ شَيْءٍ فَيَبْطُلُ الْإِخْرَاعَ»:

إشارة إلى أنّ جميع الحوادث لم تكن مسبوقةً بالمادة، إنّ الله تعالى إذا «أراد شيئاً أن يقول له كُنْ فَيَكُون» بقدرته و حكمته فثبت الاختراع و بطل ما ذهب إليه الفلسفه (مانند ابن سينا در النجاة في بحر الضلالات، ص ٥٣٤ و فخرالدين اسغرايني نيشابوري در شرح كتاب النجاة ابن سينا (قسم الالهيات) ص ١٢٦) من أنّ جميع الحوادث مسبوقةً بالمادة فالحاصل أنّ الاختراع ثبت بدفع الإيجاب الكلّي.

\* همان حديث، ذيل «وَضَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ الصَّفَاتِ»:

أي: جميع ما سبق من الصفات ضلل فيه؛ يعني لما لم [ تكون ] الصفة فيه لأنّ إثبات كلّ

صفة له ترجع إلى نفي الصفة لما ورد عنهم بِالْأَيْمَلِ أن عينية الصفات ترجع إلى نفيها، ضلّ تصارييفها فيه تعالى و من حيث إنّ الصفات المشتقة المتصرّف فيها كما يقول الله تعالى و هو عالم و أنه علم، غير معلوم الكه لنا فتحن الضالون فيها و كذا مباديها و إطلاق التصارييف عليها من حيث أنها لم تعلم حقيقتها و تصرّفنا فيها ليس كما هي أو من حيث إنّها إذا تصوّرناها فقد صرّفنا فيها و جعلناها معاً في مكتسيبه و صورناها كذلك، تعالى الله عن ذلك.



\* همان حديث، ذيل «وَ لَا لِعَلَّةٍ فَلَا يَصِحَّ الْإِبْدَاعُ»:

هذا إشارة إلى ابطال قول الفلاسفة بأنّ العقل الأوّل علة للعقل الثاني و هكذا إلى العاشر؛ لأنّ قوله بِالْأَيْمَلِ: «خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَّحِّدًا بِذِلِّكَ» صريح في خلق الأشياء و ابتداعها بدون علة.

\* همان حديث، ذيل «اْحْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَرَ بِغَيْرِ سِرْ مَسْتُورٍ»:

أي: بغير حجاب حاجب فصيغة المفعول بمعنى الفاعل و هكذا مستور بمعنى ساتر.

\* همان حديث، ذيل «وُصِّفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ وَ نُعْتَ بِغَيْرِ جَسْمٍ»:

الوصف إظهار ما هو عليه الشيء من الحسن و القبح و النعت مخصوص بالمدح.

\* همان باب، ح ٤، ذيل «أَيُّ فُحْشٍ أَوْ خَنَّاً»:

الخنا هو القول الردي.

\* همان باب، ح ٦، ذيل «لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْخَالِقِ وَ الْخَلُوقِ فَرْقٌ وَ لَا بَيْنَ الْمُتَشَيْ وَ الْمُتَشَاءِ لَكِنْ هُوَ الْمُتَشَيْ فَرْقٌ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَ صَوَرَهُ وَ أَنْشَأَهُ»:

أي: لكن هو المنشئ الذي فرق بين الممكنات بالإيجادية حين كان لا يشبهه شيء أو لأنّه لا يشبهه شيء.

\* همان حديث، ذيل «وَ لَا يُشْبِهُ هُوَ شَيئًا مِنْ مُخْلُوقَاتِهِ»:

إشارة إلى أنه لو كان مشتبهاً بالأجسام لم يقدر على الفرق بين من جسمه و صوره و

أنشأه بالأيجادية الحالقة [كذا]؛ لأنّه يلزم من هذا أن يكون الشيء علةً لنفسه؛ هذا خلف.

\* همان باب، ح ٨، ذيل «ما يقولُ في الشَّابِ الْمُوْفَّقِ»:

إشارة إلى ما تقدّم من قول العامة أنّ النبي ﷺ رأى ربّه في هيئة الشاب الموفق في سنّ أبناء ثلاثين سنةً و كانت رجلاته في حُضرة. فأجاب الإمام الشافعى بأنّ رسول الله ﷺ كان في هيئة الشاب الموفق الخ.

و ما قال الإمام الشافعى في هذا الحديث من «أنّ الله لا يشبهه شيء» إشارة إلى أنّ الله تعالى إن كان كما قالوا يلزم التشبيه وهو باطل.

\* باب صفات الذات، ح ١، ذيل «وَالْعِلْمُ ذَاتٌ وَلَا مَعْلُومٌ»

إشارة إلى عينية الصفات.

\* همان حديث، ذيل «فَلَمّْا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَكَانَ الْمُغْلُومُ»:

أي: وجد المعلوم الكلمة «كان» تامة.

\* همان حديث، ذيل «وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ»:

إشارة إلى أنّ العلم تابع للمعلوم الكلمة «كان» تامة كما بني [كذا] في محله.

\* همان حديث، ذيل «فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَّحِرًا كَمَا يَرَى»:

قال الشيخ - سلمه الله تعالى - : متتحرّكاً أي: مُخرج الأشياء من العدم إلى الوجود فحاصل سؤاله أنّ الله تعالى إذا كان لم يزل متتحرّكاً متعلق علمه تعالى بالمحادثات أيضاً

قديم، فقال الإمام الشافعى: «إِنَّ الْحَرَكَةَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ بِسَبِبِ الْفِعْلِ» فلا يكون الله تعالى لم يزل متتحرّكاً بل إذا أراد الله شيئاً أن يقول له كُنْ فيكون بإذن الله فلا يكون تعلق علمه تعالى بالمحادثات قديماً.

\* همان حديث، ذيل «فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَكَلِّمًا»:

أي محدثاً للكلام فقال الشافعى «إِنَّ الْكَلَامَ» أي: التكلّم و هو إحداث.

\* همان حديث، ذيل «صفة محدثة»:

إشارة إلى إثبات الكلام اللفظي وإبطال الكلام النفسي.

\* همان باب، ح ٢، ذيل «فَعْلَمَهُ بِهِ أَيْ بِالشَّيْءِ، قَبْلَ كَوْنِهِ كَعَلِمَهُ بِهِ بَعْدَ كَوْنِهِ»:

إشارة إلى أن علمه تعالى بالمعدوم والموجود سواء، فعلمه بالمعدوم قبل الوجود  
كعلمه بالوجود بعد الوجود بلا زيادة ونقصان.

\* همان حديث، ذيل «لَاَنَّ مَعْنَى يَعْلَمُ يَقْعُلُ»:

أي: لا يعلم حتى يفعل فإن أثبتنا أن الله تعالى في الأزل يعلم الأشياء قبل أن يفعلها و  
يخلقها يلزم أن يكون في الأزل معه شيء قد يلزم قدم العالم فأجاب عليه بأنه تعالى لم  
يزل عالماً أي أنه تعالى عالم بالأشياء قبل وجودها كما أنه تعالى عالم بها بعد وجودها و  
لا يلزم منه أن يكون في الأزل معه شيء لأن علمه تعالى قد يزم و تعلقه حادث فلا يلزم أن  
يكون في الأزل معه شيء.

\* بَابُ آخَرُ وَ هُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ [بعد از باب «صفات الذات»، ح ١، «قُلْتُ جُعِلْتُ  
فِدَاكَ يَزْعُمُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَنَّهُ يَسْمَعُ بِغَيْرِ الَّذِي يُبَصِّرُ»]

إشارة إلى أن قوماً من أهل العراق يزعمون أن صفاتهم تعالى زائدة على ذاته فأجاب عليه  
 بأنهم كذبوا بل صفاتهم عين ذاته. هذا معنى قوله عليه: «يَسْمَعُ بِمَا يُبَصِّرُ وَ يُبَصِّرُ بِمَا يَسْمَعُ».

\* همان حديث، ذيل «قَالَ قُلْتُ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ بَصِيرٌ عَلَى مَا يَقْتَلُونَهُ»:

أي: على نهج تفكيرهم و تعقلهم فقال عليه: التفكير و التعقل من صفة المخلوق وليس الله  
كذلك.

قال الشيخ - سلمه الله تعالى - : كلما وقع «يزعم» في الحديث بمعنى يكذب.

\* همان باب، ح ٢، ذيل «وَ لَكِنِّي أَرَدْتُ عِبَارَةً عَنْ نَفْسِي إِذْ كُنْتُ مَسْئُولاً»:

أي: و التعبير عمما في نفسي.

\* همان حديث، ذيل «بِلَا اخْتِلَافِ الذَّاتِ»:

إشارة إلى أنّ ليس ذاته تعالى من حيث العلم ما كان من حيث القدرة مثلاً بل هذه الصفات ثابتة لذاته تعالى بمعنى أنها عين ذاته وعینيتها ترجع إلى نفيها عن ذاته تعالى فيجب بفقده بقيود متکثرة يكون كلّ منها حيّة تقبيديّة له تعالى لأنّه لما كانت عينيّة الصفات ترجع إلى نفيها ليست أموراً وجوديّة متکثرةً.

\* همان حديث، ذيل «وَلَا اخْتِلَافِ مَعْنَى»:

إشارة إلى أنّ ليس علمه تعالى غير قدرته مثلاً حتى يختلف باختلاف الصفات فليست هذه الصفات المتکثرة إلّا بالتسمية لا غيره. لا يخفى أنّ هذا الحديث قد تقدّم في باب إطلاق القول فهذا أول حديث متكرر في هذا الكتاب وذكر في موضعين.

\* بابُ الإِرَادَةِ أَنَّهَا مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ وَ سَائِرِ صِفَاتِ الْفِعْلِ، ذيل «مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ»:  
قال الشيخ - سلمه الله - : ليست الإرادة في الحديث بمعنى ما ذهب إليه المتكلمون من أنه نوع من العلم وهي العلة بالنفع فكانت من صفة المريد فهي من صفات الذات؛ بل المراد من الإرادة التي وقعت في الحديث هو الفعل فإرادة الله إحداثه، خلق الإرادة وهو قوله كُنْ ثُمَّ خلق الأشياء منه فمعنى قوله تعالى: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَسِيءَ بِنَفْسِهَا» أي خلق الكاف والنون ثم خلق الأشياء بسبب المشيئة وهي الإرادة.

\* همان باب، ح ٥، ذيل «إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ»:

قال الشيخ - سلمه الله - : هو من الصوفية لكنه من العامة قال في حّقه جعفر الدوانيقيّ: «كُلُّكُمْ يمشي رُؤَيْدًا» أي متکبراً متبخترًا.

### ٣. حواشى حرفوشى بر باب الإرادة

\* بابُ الإِرَادَةِ أَنَّهَا مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ وَ سَائِرِ صِفَاتِ الْفِعْلِ، ذيل «مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ»  
أي: الإرادة متعلق بالفعل.

\* همان باب، ح ١، ذيل «إِنَّ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا مُرَادٍ مَعَهُ»:  
إشارة إلى أن الإرادة ليست كالعلم و القدرة لتكون من صفات الذات فإن كان الله تعالى لم يزل مریداً كما لم يزل عالماً يلزم أن يكون المراد الذي هو الحوادث اليومية لم تزل معه ولم يطلق عليه تعالى «لا يريده» كما لم يطلق عليه تعالى «لا يعلم» وليس كذلك فلم يزل الله تعالى عالماً قادراً ثم أحدث و يوجد الخلق إذا شاء وأراد.

\* همان باب، ح ٣، ذيل «الإِرَادَةُ مِنَ الْخُلُقِ الضَّمِيرِ»:  
أي: الميل بالمراد بعد التأمل والتفكير في نفعه و ظهور الفعل بعد ذلك و إرادة الله إيجاده لا غير بلا تفكير و تأمل فلا كيف لإرادته كما لا كيف لذاته تعالى.

\* همان باب، ح ٥، ذيل «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَسْتَفِرُ شَيْءٌ فَيَغِيرُه»:  
أي لا ينقله من حال إلى حال ولا يضطرّ به ليغيّره.

\* همان حديث، ذيل «لَا يَسْرُه»:  
لأن المخلوق أجوف أي: لأن المخلوق محل للحوادث لأنّه واحد لا شريك له و ذاته واحد بسيط ليس بمركب.

\* همان باب، ح ٦، ذيل «وَاحِدِيُّ الْمَعْنَى»:  
أي حقيقة واحدة ليس لها جنس و فصل إذ أنه تعالى لتنا كان هو المقصود مثلا خطر ببالنا من مفهوم ذاته تعالى فيكون لا محالة واحدي المعنى في الخارج لأن كل ما ارتسם في الذهن منه فهو ممكن و عنوان له تعالى.

\* باب جملة القول في صفات الذات و صفات الفعل، ذيل «جُمْلَةُ الْقَوْلِ فِي صِفَاتِ الذَّاتِ وَ صِفَاتِ الْفِعْلِ»:  
لا يخفى أن قوله «جملة القول» فكلام المصنف - طاب ثراه - إلى آخر الباب.

\* همان باب، ذيل «إِنَّ كُلَّ شَيْئٍ وَصَفْتَ اللَّهَ بِهِمَا وَ كَانَا جَيْعاً فِي الْوُجُودِ فَذَلِكَ صِفَةُ فِعْلٍ»:  
كافي شيخ بيها الدين عامل و شيخ ابن حميم و فوفوشی بر اصول کافی

قوله: إِنَّ كُلَّ شَيْءٍ وَصَفَتَ اللَّهَ بِهِمَا.

أي: كلّ شيئين يطلق عليه تعالى بالنفي والإثبات كما تقول: إِنَّ اللَّهَ أَرَادَ هَذَا وَلَمْ يَرِدْ هَذَا وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحْبُّ مِنْ أَطْاعَهُ وَيُسْخِطُ مِنْ عَصَاهُ فَذَلِكَ مُتَعَلِّقٌ بِالْفَعْلِ فَصَفَتُهُ كَالْمُشَيَّةِ الْمُحَدَّثَةِ وَلَا يَكُونُ مِنْ صَفَاتِ الذَّاتِ.

حاصل الكلام أن كلّ شيئين متناقضين كالأراده والكراهه والمحبته العداوه وكانا في نفس الأمر ثابتان له تعالى وصحّ إطلاقهما عليه تعالى كما تقول: ما يريده الظلم ويريد العدل والإحسان فهو صفة فعل ومتعلّقه وليس من صفات الذات كالعلم والقدرة لأنّ ما كان من صفات الذات لا يصحّ أن يكون ثابتاً لله تعالى في بعض الأوقات ومنفيّا عنه في بعض أخر بل لم يزل الله تعالى متتصفاً به وهو ثابت له في الوجود ونفس الأمر؛ لأنّه عين ذاته تعالى فلم نجد في نفس الأمر ما لا يعلم وما لا يقدر عليه ولا يشكل بقولك: لا يقدر الله على الممتنع؛ لأنك تعلم أنّ كلامنا في الأشياء الموجودة في نفس الأمر وليس في الممتنع وجود في نفس الأمر ولذلك قلنا: إنّا نجد في الوجود ما لا يعلم وما لا يعلم يقدر عليه وليس عدم القدرة على الممتنع للعجز؛ بل لأنّ الممتنع لعدم وجوده في نفس الأمر ليس قابلاً لقبول القدرة فلا يجوز اتصافه بالقدرة والعجز ولما كانت إرادة الله الفعل لا غير لا يصحّ أن يقال: إنه تعالى أراد أن يكون ربّاً وقدّيماً ويصحّ أن يقال له: لم ينزل الله تعالى عالماً قادرًا لأنّهما من صفات الذات ينفيان عنه تعالى الجهل والعجز وكذلك سائر صفات الذات بخلاف ما كان من صفات الفعل فإنه لا ينفي عنه تعالى ضده فلا يقال: إن الإرادة نفي عنه الكراهة والمحبته تنفي عنه العداوة؛ لأنّه يجوز أن يقال: يحبّ من أطاعه ويبغض من عصاه وأراد هذا ولم يرد هذا.

## منابع

١. قرآن کریم.

٢. اعيان الشیعه. سید محسن امین. بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ١٤٠٦ ق.

٣. امل الامل فی علماء جبل عامل. محمدبن حسن حرّ عاملی، بغداد: مکتبة الأندلس، ١٣٨٥ ق.

٤. الاجازات. ابراهیمبن محمدبن علی حرفوشی. کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نسخه شماره

(تصویر این نسخه در مرکز احیای آثار اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی قم موجود است.) ٨٩٧٥

٥. الاشارات و التنبيهات. ابن سینا، قم: نشر البلاعه، ١٣٧٥ ش.

٦. الإيماضات (مصنفات میر داماد). میر محمد باقر داماد. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی،

١٣٨١ - ١٣٨١ ش.

٧. تاريخ مدينة دمشق. ابوالقاسم علی بن حسن ابن عساکر. بیروت: دار الفکر، ١٤١٥ ق.

٨. تاريخ بغداد. ابوبکر احمدبن علی خطیب بغدادی. بیروت: دارالكتب العلمیة، ١٤١٧ ق.

٩. تأویل مختلف الحديث. أبومحمد عبداللهبن مسلم بن قتيبة دینوری. بیروت: دارالكتب العلمیة.

١٠. تحریر القواعد المنطقیة فی شرح الرسالة الشمسمیة. قطب الدین الرازی. تحقیق و تصحیح:

محسن بیدارفر. قم: بیدار، ١٣٨٤ ش.

١١. الجوهر النضید فی شرح کتاب التجرید. علامه حلی، تصحیح: محسن بیدارفر. قم: بیدار،

١٣٧١ ش.

١٢. خلاصة الأثر فی أعيان القرن الحادی عشر. محمد امین، محبی. بیروت: دار صادر.

١٣. دیوان کامل شیخ بهایی. مقدمه: سعید نفیسی. تهران: کلینی، ١٣٦٨ ش.

١٤. الذریعة الى تصانیف الشیعه. محمد محسن (آقا بزرگ) تهرانی. قم و تهران: اسماعیلیان و

اسلامیه، ١٤٠٨ ق.

١٥. روضة المتقین فی شرح من لا يحضره الفقيه. محمد تقی مجلسی. تحقیق: سید حسین موسوی

کرمانی و شیخ علی بناء اشتهرادی و سید فضل الله طباطبائی. تهران: کوشانپور، ١٤٠٦ ق.

١٦. سلافة العصر فی محاسن الشعراء بكل مصر. سید علی خان مدنی. تهران: مرتضوی، ١٣٨٣ ش.

١٧. شرح الاشارات و التنبيهات. خواجه نصیرالدین طوسی. قم: نشرالبلاغه، ١٣٧٥ ش.

١٨. شرح کتاب النجاة ابن سینا (قسم الالهیات). فخرالدین اسفراینی نیشابوری. تحقیق: دکتر حامد

## منبع اینترنتی

وبلاگ کاتبان، وبلاگ کشکول

- ناجی اصفهانی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
۱۹. شرح المنظومه. ملا هادی سبزواری. تهران: ناب، ۱۳۶۹ - ۱۳۷۹ ش.
۲۰. شرح المواقف. سید شریف علی بن محمد جرجانی. مصر: السعاده، ۱۳۲۵ ق.
۲۱. العقد الفرید. ابن عبد ربہ اندرسی. بیروت: دار الكتب العلمیه، ۱۴۰۴ ق.
۲۲. قواعد المرام فی علم الكلام. میثم بن علی بن میثم بحرانی. تحقیق: سید احمد حسینی. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۶ ق.
۲۳. الكافی. ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی. تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری. تهران: دار الكتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۲۴. الكامل فی الضعفاء. عبدالله بن عدی بن عبدالله الجرجانی. تحقیق: یحیی مختار غزاوی. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۹ ق.
۲۵. کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم. محمد علی تهانوی. بیروت: مکتبة لبنان ناشرون، ۱۹۹۶ م.
۲۶. لسان العرب. محمد بن مکرم ابن منظور. بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۲۷. المفردات فی غریب القرآن. حسین بن محمد راغب اصفهانی. تحقیق: صفوان عدنان داوودی. بیروت - سوریه: دارالعلم، الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
۲۸. میزان الاعتدال فی نقد الرجال. شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان. تحقیق: علی بن محمد بجاوی. بیروت: دار المعرفة، ۱۳۸۲ ق.
۲۹. النافع يوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر. فاضل مقداد سیوری. بیروت: دارالا ضواء، ۱۴۱۷ ق.
۳۰. النجاة من الغرق فی بحر الضلالات. ابن سینا. تصحیح: محمد تقی دانش پژوه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۹ ش.
۳۰. نهج البلاغه. سید رضی. قم: دارالهجره.

WWW.Kateban.Kashkool.com